



# ظهور سرمایه مالی عرب و ایرانی

بقلم: ارنست مندل

ترجمه از نشریه INPRECOR شماره ۱۰، ۱۷ اکتبر ۱۹۷۴ \*

خدمت تسریع انباشت سرمایه و تولید کالا در داخل کشور -  
های تولید کننده نفت • (واردات غذائی و کالاهای مصرفی  
هم که در تجدید تولید نیروی کار بکار میروند جزو همین  
دسته هستند) •

۵- مصرف این درآمد در سرمایه گذاری طولی -  
المدت در خارج - در این قسمت چندین دسته باید از  
هم تمیز داده شود:

- سرمایه گذاری در ارزشهای نقد (اوراق بورس  
و قرضه) •

- سرمایه گذاری غیر نقد •

- خرید سهام در شرکتهای صنعتی، مالی،

تجاری و یا حمل و نقل و تاسیس کمپانیهای تازه از این  
قبیل همراه با شرکت در مدیریت آنها •

از کلیه این پنج شکل کاربرد "دلار نفتی" فقط  
شکل اول در پائین آوردن تورم در اقتصاد کشورهای  
امپریالیستی تاثیر میتواند بگذارد و بنابراین میتوان آنرا  
عامل متممی، اگرچه بسیار فرعی، در رکود اقتصادی

افزایش قیمت نفت از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بحد  
عایدات ارزی کشورهای تولید کننده نفت را بمقدار قابل  
ملاحظه ای بالا برده، بخصوص کشورهای تولید کننده نفت  
عربی و ایران • این درآمد عظیم - که برای سال ۱۹۷۴  
تا ۷۵ هزار میلیون دلار تخمین زده شده - از طرق  
زیر میتواند بمصرف برسد:

۱- احتکار آن؛ یعنی نگهداشتن آن در بانکهای  
مرکزی بشکل پشتسوانه پول آن کشور و یا بشکل طلا و  
یا بشکل پول احتکار شده توسط صاحبان خصوصی •

۲- سپردن آن به بانکهای خارجی یا موسسات  
بین المللی بعدت کوتاه و یا استفاده از آن در خرید اوراق  
قرضه دولتی کوتاه مدت در کشورهای امپریالیستی  
(اوراق قرضه خزانه داری) •

۳- مصرف غیر مولد این درآمد در وارد کردن  
موادیکه در جریان تجدید تولید کالا نقشی ندارند؛  
اسلحه، اشیاء تجملی و غیره •

۴- مصرف آن در وارد کردن اجناس تولیدی در

\* INPRECOR که مخفف

INTERNATIONAL PRESS CORRESPONDENCE

است ارگان کمیته اجرائی بین الملل سوم بود که انتشار آن  
بدنبال انحطاط بورکراتیک کمینترن قطع شد • آغاز انتشار  
مجدد INPRECOR از طرف دبیرخانه واحد بسین الملل  
چهارم قدمست در راه احیای این سنت انترناسیونالیزم  
کارگری •

INPRECOR هر دو هفته یکبار بزبانهای فرانسه،

انگلیسی، اسپانیائی، و آلمانی چاپ میشود • علاقمندان  
میتوانند با فرستادن معادل چهار پیفد انگلیسی (در  
اروپا) و یا ده دلار (در امریکا و کانادا) به آدرس زیر  
برای یکسال آبخه شوند:

INPRECOR  
12/14 rue de la Buanderie  
Brussels 1000 Belgium

چک و یا هرگونه ورقه بانکی باسم  
GISELA SCHOLTZ نوشته شود •

آینده بکشورهای تولیدکننده نفت خواهند فرستاد، از کسری موازنه پرداخت‌های روزافزون کشورهای امپریالیست هنج از قیمت بالای نفت اگر سایر عوامل مساوی باشد، به‌قدر قابل ملاحظه‌ای گاسته خواهد شد. این در مورد کسری موازنه پرداختهای کشورهای نیمه مستعمره که صادرکننده نفت نیستند، صدق نمیکند. کسری موازنه آنها چه بسا بدتر خواهد شد.

## ظهور سرمایه مالی جدید



در دهه‌های گذشته جهان بین‌الملل چهارم\* این حرفه که انباشت سریع و عظیم سرمایه حاصل از ترقی زیاد قیمت نفت، در دست طبقات دارای (owning classes) کشورهای تولیدکننده نفت در حال تشکیل سرمایه مالی اتوم و جدید عرب و ایرانی میباشد، بسیاری از نمایندگان را متعجب ساخت و شاید حتی عده - ایراهم کمی شوکه کرد.

از آن تاریخ تا بحال آنچه که تا قبل از گرایش بالقوه‌ای بنظر میرسید کاملاً شکوفا شده. خرید ۲۵٪ از سهام تراست کروپ آلمان غربی توسط شاه ایران عموماً به‌زره علامت ظهور بخش تازه و مستقلی در سرمایه مالی بین‌المللی تلقی شد.

سرمایه مالی، سرمایه ای بانکی (سرمایه پولی) است که در بخشهای تولیدی (صنایع) ترانسپورت

\* فوریه ۱۹۷۴

که اکنون در جریان است در نظر گرفت. صحبت از ۶۰ هزار میلیون دلار برداشت از اقتصاد غرب به‌حلت کسری موازنه پرداختهای بعضی از کشورهای امپریالیستی، آن چنانکه ذکر کلام برخی از سیاستمداران کشورهای امپریالیستی است، بمعنی اینست که فراموش کنیم قسمت عمده این شصت هزار میلیون دلار یا در غرب باقی میماند و یا بشکل پرداخت برای خرید کالاهای مکملی و یا بشکل سرمایه گذاری های مختلف بخریب برمیگردد.

در واقع تز مخالف این تز صحت بیشتری دارد. سپردن دلار نفتی بعد از کوتاه در بانکهای اروپائی و امریکائی، تورم اعتبارات و در نتیجه تورم اسکا س را تشدید میکند نه اینکه از تورم آن بکاهد.

درست است که قسمتی از این دلار نفتی بظهور "جذب" قبوض خزانه داری امریکا و انگلیس بکار رفته، در نتیجه این قبوض از دست خریداران معمولی آن (بانکهای خصوصی) خارج شده، این در کاهش امکانات این بانکها در اعطای اعتبار سهمیه بوده است. ولی علت واقعی این محدودیت اعتبار خرید اوراق قرضه دولتی کوتاه مدت توسط صادرکنندگان نفت نیست. بلکه علت اصلی آنست که بانکهای مرکزی بریتانیا و امریکا، در پیروی از سیاستهای عمدی انقباضی و محدود کردن اعتبارات، حجم عملیات خود را در بازار جهانی پول به نسبت رشد خرید این قبوض توسط "شیخ عرب" بسط ندادند.

در حال حاضر مشکل بتوان تخمین زد که درآمد تولیدکنندگان نفت بچه نسبت در پنج طریق فوق‌الذکر صرف میشود. ولی بطور کلی میتوان تخمین زد که سی هزار میلیون دلار در سال ۱۹۷۴ صرف از زیاد واردات کالا و سرمایه گذاری های مختلف در داخل کشورهای تولیدکننده نفت (طرق ۳ و ۴) و ۳۵ هزار میلیون دلار صرف سرمایه گذاری در خارج (طرق ۱ و ۲) و بقیه با احتمال قوی احتکار خواهد شد.

برنامه های سرمایه گذاری که از اکنون هم توسط کشورهای تولیدکننده نفت برای سالهای آینده در نظر گرفته شده بسیار وسیع است. بودجه برنامه پنج ساله عربستان بالغ بر ۶۰ هزار میلیون دلار است (بسیقت جاری). برنامه چهار ساله الجزایر برای سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۷ شامل ۲۲ هزار میلیون دلار سرمایه گذاری است. کویت تنها در سال مالی ۱۹۷۴-۱۹۷۵ برنامه چهار هزار میلیون دلار سرمایه گذاری دارد. بنابراین میتوان پیش‌بینی کرد که با زیاد حجم لوازم و ابزار، حق ثبت و کمکهای فی ای که کشورهای امپریالیستی در سالهای

ضریه) سرمایه گذاری شده، در کنترل این بخشها سهم است و حتی این کنترل را انحصاراً بدست میگیرد. باین معنی، سرمایه مالی متمایز است از سرمایه طفیلی کرایه‌ای (rentier capital) که به نگهداری کیف‌اوراق بورس و جمع‌آوری کوبین دل خوش میکند. اطلاعاتی که مرتباً در مورد فعالیت‌های طبقات دارا که مشغول جمع‌آوری درآمد حاصل از صادرات نفت هستند می‌رسد، هیچ جای شک و شبهه باقی نمیگذارد. که این طبقات در حال حاضر با از مرحله طفیلی کرایه‌ای (از نوع پاشاهای قدیم مصر) فراتر گذاشته، به فعالیت‌های نمایندگان تپیک سرمایه مالی دست زده‌اند.

مثال بورژوازی ایران، که از این پسر در شورای مدیریت تراست کروپ نماینده خواهد داشت، بهیچوجه مثال منفردی نیست. در بخش معاملات ملکی، شرکت سرمایه‌گذاری کویت، که بسال ۱۹۶۱ تا سیس شد، جزیره کایوه در ایالات متحده را خریده است و تصمیم با ایجاد یک مرکز عظیم توریستی دارد. از پروژه تجدید عمران مرکز شهر آتلانتا، واقع در ایالت جورجیا در ایالات متحده، سهم عمده ایرا بدست آورده. در لندن پیشنهاد عظیمی (بالغ بر ۲۶۰ میلیون دلار) برای خرید شرکت املاک سان مارتین داده. همچنین کنترل دو کمپانی کشتیرانی را، یکی بین قبرس و بریتانیا، و دیگری بین انگلیس و ایرلند، در دست گرفته. در خود کشورهای عربی سرما مالی عرب با مشارکت انحصارات عظیم امپریالیستی (و در اغلب موارد با کنترل مالی و سیاسی در دست اعراب) در یک سری پروژه های بزرگ صنعتی بکار انداخته شده. کمپانی عربستان سعودی، پترومین، با همکاری کسرسیوم بین المللی مارکوا (شامل گروه‌هایی از آلمان غربی، ژاپن، و آمریکا) مشغول ساختن یک کارخانه فلزکاری ۵۰۰ میلیون دلاری در ناحیه جبیل عربستان است.

کمپانی عربی حمل و نقل دریائی نفت، صاحب ۴ تانکر نفت بهمای ۲۴۰ میلیون دلار میباشد. امارت ابوظبلی یک پروژه ۳۰۰ میلیون دلاری بظهور ساختن کارخانه گاز مایع در جزیره ناسرا با همکاری یک گروه آمریکائی و یک گروه ژاپنی شروع کرده است. عربستان سعودی مشغول ساختن یک کارخانه ۱۰۰ میلیون دلاری کود شیمیائی با همکاری تراست آلمانی هوخست، یک کارخانه ۳۰۰ میلیون دلاری گاز متانل با کارخانه گاز طبیعی هوستن، و یک مجتمع پتروشیمی در جبیل با همکاری تراست ژاپنی میتسوبیسی میباشد. کمپانی شیمیائی داو (Dow Chemical) در مشارکت با سرمایه ایرانی مشغول ساختن یک کارخانه

پتروشیمی ۵۰۰ میلیون دلاری در ایران است. یک گروه فرانسوی-لبنانی (J.J. Carnoud and Forges de Basse-Indre) در تولید ظروف فلزی با یک گروه خصوصی سعودی شریک شده‌اند (۵۹٪ سرمایه، سعودی است). هفته گذشته در روزنامه ها اعلام شد که شاه ایران اوراق قرضه Grauman Aviation امریکائی را از ورشکستگی نجات داد. این شرکت سازنده جنگنده های فانتوم است.

بانکها و شرکت‌های سرمایه‌گذاری معتبر (که در آنها عموماً سرمایه مالی عرب یا ایرانی، سرمایه غالبست) در مشارکت با اسامی مشهوری از سرمایه مالی امپریالیستی تاسیس شده‌اند که تضمین مالی پروژه های صنعتی و سایر پروژه ها را بعهده بگیرند. بظهور مثال:

Union des Banques Arabes et Internationale d'Investissements

(دارای کسرسیومی متشکل از ۱۳ بانک اروپائی)؛

Compagnie Arabes et Internationale d'Investissements; the Middle-East International Fund; the Arab Bank of Jordan; the El Ahli Bank of Kuwait; Banque d'Investissements et de Financement INFI

(بانک لبنانی عودی، با اضافه سهامداران خصوصی عرب) با اضافه بانک همبروس لندن، با اضافه بانک پاپولر فرانسه با اضافه Namura Securities of Tokyo

Compagnie Financiere Arabe

(۵۴ درصد از سهام عرب، ۴۶ درصد از سهام متعلق به بانک توکیو و تراست مانور منچستر و بانک اتحاد اروپائی)؛

the Kuwait Investment Company; the Kuwait Foreign Trading Contracting and Investment Company.

این کمپانی اخیرالذکر برای ایجاد پروژه های

صنعتی و مالی در خاورمیانه و آفریقا، بشدت مشغول فعالیت است. در مصر، سودان و سنگال گروه‌های سرمایه گذاری ایجاد کرده، و در آغاز پروژه های در مصر (کارخانه سیمان)، اوگاندا (چرمسازي)، سودان (کمپانی حمل و نقل)، سنگال و نیجریه (شرکت معاملات ملکی) سهمیده است.

ترازنامه واضح است: سروکار ما با فعالیت‌های سرمایه مالی فعال است و نه با سرمایه طفیلی کرایه‌ای. بهترین جدول ضاسبات سرمایه مالی عرب و ایرانی در

شماره مورخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۴ مجله انترپریز، Entreprise مجله کارفرمایان فرانسه، چاپ شده.





## صرفاً خادمین تراستهای نفتی؟

نظریات مخالف این ترمزها مبنی بر ظهور یک سرمایه مالی اتنوم عرب و ایرانی عموماً بر دو نوبتند. بنا بر گروه اول منتقدین، حکومتها و سرمایه داران عرب و ایرانی چیزی بیش از خادمین شرکتهای نفتی، بخصوص گروه راکفلر (اکسان، اسوی سابق) نمیشوند. شواهد مختلفی هم در تایید این انتقاد میآوردند. از قبیل: خفگیهای هنگفتی که این تراستها از جنگ اکتبر بحد نصیبشان شده، اینکه قسمت قابل ملاحظه‌ای از دلارهای نفتی به بانک چیس مانهاتان تحت کنترل راکفلر سپرده شده، بازگشت پر سروصدای گروه راکفلر به بازار مصر، سیاست کیمینجر (مشاور سابق و خوشحقوق راکفلر) در فشار آوردن با اسرائیل که از بعضی اراضی تحت اشغال عربی عقب‌نشینی کند. بنظر افراطی‌ترین نمایندگان این مکتب حتی ماجرای واترگیت و رسیدن نلسون راکفلر به منصب معاون ریاست جمهوری ایالات متحده هم، قسمتی از این توطئه وسیع تراستهای نفتی بود.

نمیتوان منکر شد که این تراستها از ترقی قیمت نفت که به تصمیم حکومتهای کارتل صادرکنندگان نفت انجام گرفت، سود کلانی بجیب زدند. باید تاکید کرد که این نه تنها در مورد تراستهای امریکائی، بلکه در مورد تراستهای اروپائی هم نظیر ریمال داچ شل و بریتیش پترولیوم صحت دارد. هیچ دلیلی ندارد منکر شویم که منافع سرمایه مالی عرب و ایرانی (و حکومتهای مزبور) از یک طرف و منافع تراستهای نفتی امپریالیستی از طرف دیگر با هم توافق دارند.

اما قبول این توافق منافع بین دو گروه مجزا و اتنوم از صاحبان سرمایه با قبول انطباق منافع این دو گروه و یا اینکه یک گروه مسلماً تابع گروه دیگرست، دو چیز کاملاً متغایر میباشند. کافست که نظری به جریان "بحرانی"

نفت" در ماههای اخیر بیندازیم تا ببینیم که ترانطباق منافع طبقات دارای عرب و ایرانی با منافع تراستهای نفتی امپریالیستی قوامی ندارد.

در آخرین جلسه اوپک (سازمان کشورهای صادرکننده نفت) تصمیم گرفته شد که قیمت فروش نفت زیاد نشود و فقط مالیاتها و مخارجی که تراستها مسوول پرداخت آنند، اضافه شود. کشورهای صادرکننده به مصرف‌کنندگان کشورهای غربی هشدار دادند که هرگونه ترقی تازه قیمت مصرفی نفت نه نتیجه تصمیم دلخواهی حکومتهای عرب و ایرانی، بلکه نتیجه امتناع تراستها از پرداخت مالیات از راه کاهش سودهای کلانشان میباشند. از این تصمیم مهمتر، که معهدا ارزش اسمبلیک داشت، اینست که حکومتهای کشورهای عربی مالکیت چاههای نفت را بخود انتقال میدهند — یعنی به نفع خود و بضرر تراستهای امپریالیستی. حالا چگونه ملی کردن آرامکو هطباق با "منافع" گروه راکفلر میتواند باشد، اندک قضیه مرموزست که منتقدین ما هنوز از آن پرده برداشته یک شق دیگر همین انتقاد مطلقاً و یا عمدتاً بر ماهیت سیاسی ترقی قیمت نفت تا کید میکند. بنا بر این نظر، هدف حکومتهای عربی، نه انباشت سرمایه، بلکه مجبور کردن حکومتهای امپریالیستی به کنار گذاشتن پشتیبانی یکطرفه از اسرائیل در اختلافات بین اعراب و اسرائیل میباشند.

اینکه حکومتهای عربی میخواهند با استفاده از قدرت تازه مالی و اقتصادی خود تناسب نیروهای نظامی و سیاسی را در خاور میانه تغییر دهند، بهیچوجه در تضاد با تز تشکیل سرمایه مالی تازه عرب و ایرانی نیست. اما چگونه میتوان توضیح داد که حکومتهای بورژوازی ایران، نیجریه، و وزوئلا — که همگی در سیاست ترقی نفت شرکت کرده‌اند — منافع اصلی سیاسی یکسان پیدا کرده‌اند، بخصوص اگر دشمنی آشکار بین رژیم شاه ایران و بعضی های عراق را در نظر بگیریم، دشمنی ایکه بمراتب بیشتر و عمیق‌تر از دلسوزی ناموجود شاه برای فلسطینیها، و یا همبستگی صفر وی با ناسیونالیسم عرب میباشند.

روشن است که آنچه کلیه این طبقات دارا را متحد میکند نه پروژه یا منافع مشترک سیاسی است، بلکه امکان بهره‌وری در موقع‌ها سبب از تاریخ کاپیتالیسم بین‌المللی در حال نزول، از تجدید عمده‌ای در ارزش اضافی ایکه بقیاس جهانی از پرولتاریا و نیمه پرولتاریا بچنگ میآید. این تجدید توزیع بضرر بورژوازی امپریالیستی

و برفع بورژوازی بعضی کشورهای نیمه مستعمره تمام  
میشود \*

## انتقام دنیای سوم؟

انتقاد نوع دوم بر ترمز مبنی بر ظهور سرمایه  
مالی اتحوم عربی و ایرانی، از جهت کاملاً مخالف گروه اول  
می آید. بنا بر این نظر، مسأله بر سر تجدید توزیع  
منافع بین طبقات دارا نیست، بلکه انتقام کلی "دنیای  
سوم"، حمله متقابل "کشورهای فقیر" علیه "کشورهای  
ثروتمند" است. بنا بر این تزلزل "پیشرفت" این  
کشورها بر پایه "انرژی ارزان" بنا شده بود. این  
دوره اکنون سپری شده. خلقهای "دنیای سوم"  
حالا مصمعد که وضع زندگی خود را با لطمه به منافع  
خلقهای ثروتمند بهبود بخشند. علاوه بر این مگر این  
نیست که قسمت عمده دلارهای نفتی در اختیار مؤسسات  
ملی و دولت است؟ موقعیکه سروکارمان با اموال دولتی  
است صحبت از "سرمایه مالی" چه معنی دارد؟ آیا  
عایدات دلاری برفع کلیه سلاکین کشورهای صادرکننده  
نفت نخواهد بود؟

از همین اول باید صریحاً بگوئیم که این ادعا که  
کمپانیهای سرمایه گذاری و بانکهای عرب و ایرانی، تامل و  
یا عمدتاً، مؤسسات دولتی هستند، واقعاً اغراق است.  
۲۵ درصد سهام کمپانی سرمایه گذاری قراردادهای  
تجارت خارجی کویت تحت تملک خصوصی است. در شرکت  
سرمایه گذاری کویت سهام خصوصی بالغ بر ۵۰ درصد  
میشود. در اکثر بانکهای مشترک فوق الذکر سهامداران  
خصوصی همگی خارجی نیستند، بعضی ها عربند. نسبت  
سهام آنها بالغ بر و یا حتی بیش از ۵۰ درصد است.  
همینطور نباید فراموش کرد که در کشورهای  
استعمارزده جدائی بین "خصوصی" و "دولتی" اغلب  
موهوم است، همانطور که در اروپا هم در قرون شانزده،  
هفده، و هجده، یعنی در دوره انباشت اولیه، این چنین  
بود. شیخ، امرا، و شاهان بودجه دولتی را بعنوان  
اموال خصوصی خود تلقی میکنند. فساد، دزدی و اخاذی  
منابع کلاسیک انباشت خصوصی سرمایه در دست مقامات  
عالیه و مامورین دولتی در کلیه این کشورها میباشد.  
و ضمناً بگوئیم که این فرق کیفی است که فرق بین  
نظام طبقاتی را در این کشورها، با دولتهای لارگری بورکوا-  
تیزه شده، نشان میدهد؛ علیرغم تشابهات سطحی از  
نظر ملی کردن وسایل تولیدی بزرگ. بوروکراتهای شوروی  
و چین امتیازات مادی قابل ملاحظه ای در اجناس مصرفی  
بخود میبخشند. ولی نمیتوانند سرمایه خصوصی بیاباشند

پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیزم عموماً، با  
انتقال قدرت سیاسی به طبقات حاکم محلی، تسلط خود  
را بر کشورهای آسیا، افریقا، و امریکای لاتین (با استثنای  
چین، کره شمالی، ویتنام شمالی، و کوبا) حفظ کرد؛  
یعنی با تخییر حکومت مستقیم خود به حکومت غیرمستقیم و  
ارتقاء بورژوازی کشورهای استعمارزده به مرتبه خرده  
شرکائی در فعالیتهای استثمارش. اما این انتقال را  
بدون هیچگونه انتقال عمده ای در ارزش اضافی، در  
سودهایش، بانجام رسانند. حالا بورژوازی کشورهای  
استعمارزده میخواهد از بیست و پنج سال انقلاب کشور-  
های استعمارزده سودی بحیب خود بزند و صورتحسابی،  
آهیم چه صورتحساب آبداری، تقدیم امپریالیزم کرده.  
سهم عمده ای از ارزش اضافی مستخرج از تولید کنندگان  
کشورهای استعمارزده را میخواهد. در کشورهای صادر-  
کننده نفت با استفاده از موقعیت بسیار مناسبی، لاقول  
موقتاً، باین خواست جامه عمل پوشانده شده.

برای اینکه مظنه ای از میزان این گنج هنگفت

در دست باشد، باید در نظر گرفت که خرج متوسط  
استخراج یک بشکه نفت در خاور میانه از ۱۰ تا ۱۲  
سنت امریکائی تجاوز نمیکند. دو سال پیش کمپانیهای  
نفت همین بشکه را بقیمت دو تا سه دلار میفروختند.  
حالا، قیمت آن بالغ بر ۱۱/۶۵ دلار شده (که واضح  
است تازه باین مبلغ باید منافع حاصل از حمل و نقل و  
تصفیه و عمده فروشی و غیره را هم اضافه کرد). اما  
از این ۱۱/۶۵ دلار مقدار ارزش اضافی که بطبقات دارا  
خود کشورهای صادر کننده نفت میرود، قبل از اول اکتبر  
۱۹۷۴، ۹/۲۳ دلار و از آن تاریخ ببعده ۹/۷۴ دلار  
بوده است، یعنی ۲/۴۲ دلار (و ۱/۹۹ دلار از اول  
اکتبر ببعده) هنوز بحیب کمپانیهای نفتی سوازیب میشود.  
این مبلغ هنوز بیش از ده برابر خرج استخراج است!

در روزگاران قدیم ارزش اضافی به نسبت

تراستهای نفتی ۸۰٪ طبقات دارای محلی ۱۰٪ تقسیم  
میشد. بعداً این نسبت به ۷۵٪ - ۲۵٪ بعد به  
۶۲٪ - ۳۳٪، و بعد به ۵۰٪ - ۵۰٪ تغییر کرد. حالا  
این نسبت وارفته شده: ۲۰٪ - ۸۰٪ البته اگر فقط  
قیمت نفت صادره از کشورهای تولید کننده را در نظر بگیریم.  
ولی اگر کلیه منافع تراستها را در حمل و نقل، تصفیه،  
توزیع و غیره بان اضافه کنیم، این نسبت تقریباً به  
۴۰٪ - ۶۰٪ میرسد.

نظیر ترویلوها، هوفوتتسیبوی ها، امرای کویتی، رئیس جمهوری فیلیپین، و یا حتی نظیر یک رئیس پلیس فاسد هنگ کنگ که بتازگی متهم بانباشت معادل یک میلیون دلار امریکائی در عرض چند سال از طریق جمع آوری رشوه از گانگسترها شده \*

نقطه در موارد فرعی و استثنائی کشورهای کم - جمعیتی نظیر کویت، این ادعا که کل " توده های عرب" از ترقی قیمت نفت بهره میبرند، تا حدودی صحت دارد. عایدات سرانه عراق که از صادرکنندگان بزرگ نفت است در حال حاضر حدود ۳۷۰ دلار در سال میباشد. در مصر این رقم ۲۲۰ دلار است. علیرغم تمام پروژه های " همستگی عربی"، علیرغم صندوق کویتی عمران اقتصادی عرب، علیرغم بانک عربی عمران اجتماعی و اقتصادی، کمپانی سرمایه گذاری عرب، و صندوق عمران عربستان سعودی، — که همه رویهمرفته چندین هزار میلیون دلار در اختیار دارند — این ارقام درآمد سرانه سالیانه در سالهای آینده ترقی عمده ای نخواهد کرد \*

" همستگی عربی" اصلاً تاسیسی با مساله توزیع سرمایه گذاری ارزش اضافی ندارد. بقول روزنامه انگلیسی گاردین، مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۷۴: " حقیقت اینست که امنیت و منفعت سرمایه گذاری بقیاس وسیع در جهان سوم مساله بزرگی است. و از این نقطه نظر حلام نفتی خلیج، یا شاه ایران، بر پایه کلپیتالیستی تمام عیار درست نظیر هر کمپانی یا بانک لندن و یا نیویورک عمل میکنند \*

اگر اوضاع " همستگی عربی" بدین ضوال است، دیگر وضع " همستگی خلقهای دنیای سوم" که چه بدتر. از عایدات خالص نفتی که در سال ۱۹۷۴ قریب ۷۵ هزار میلیون برآورد شده، کشورهای صادرکننده نفت فقط حدود ۳ هزار میلیون دلار برای کمک به کشورهای استعمارزده که صادرکننده نفت نیستند، اختصاص داده اند. این مبلغ فقط جزئی از مخارج اضافی این کشورها در اثر ترقی قیمت نفت میباشد \*

سرمایه گذاری قسمتی از عایدات روزافزون نفتی در بعضی از کشورهای عربی و ایران مسلماً توسعه اقتصاد این کشورها را تسریع خواهد کرد. نتیجتاً این کشورها صاحب زیربنا، و منجمه زیربنای صنایع سنگین، خواهند شد که به صنعتی شدن آنها کمک خواهد کرد. دست آورد سرمایه، منجمه سرمایه مالی، در سایر کشورها، در دوره های دیگر، و تحت شرایط دیگری، درست همین بود. اما اینجا مساله توسعه کلپیتالیستی مطرح است، که به پیچوج ترقی سریع، تا چه برسد خود بخود، سطح زندگی توده ها

را تضمین نمیکند (بجز، همانطور که گفتیم، در کشورهای نیمه خالی، نظیر کویت و لیبی) \*

سرمایه گذاری بترتیب در رشته هایی که ترکیب آلی سرمایه در آنها بالاست، رشته هائیکه نیروی کار کوچکی استخدام میکند (پتروشیمی، شیمیائی آلی، فولاد) صورت خواهد گرفت. میرانی ایکه بر سردهاقین و صنعتگران در اثر تورم و بسط اقتصاد پولی هوار شده، تعداد بیشتر بیگاری ایجاد خواهد کرد، تا تعداد مشاغل تازه ایکه در این صنایع بسیار مدرن پیدا خواهد شد. کم کاری و بیگاری داعی همچنان در کشورهای ایران، مصر، الجزیره، عراق و سوریه ادامه خواهد داشت. تا چه برسد به کشورهای کمتر توسعه یافته عربی. در اثر فشار این بیگاری و نتایج کلی نظام اجتماعی ایکه تحت سلطه انباشت سرمایه درآمده (هجمه بیشتر و بیشتر سرمایه خصوصی) فاصله بین فقیر و غنی، سرمایه و کار عمیق تر خواهد شد، و نه ناپدید. نمونه رشد برزیل شاهدیست بر این مدعا. بنابراین، مساله " پیروزی کشورهای فقیر بر کشورهای غنی" در کار نیست، بلکه بکمال وضوح تجدید توزیع ارزش اضافی جهانیست در بین گروههای متفاوت طبقات دارا، حتی اگر از خوان سفره غنی اینان خرده پاشی هم نصیب سلاکین این کشورها شود \*

## قانون تحولات ناموزون و مرکب

درست بهمین دلیل هنوز زودست که از ظهور سرمایه تازه مالی اتنوم عرب و ایرانی، باین نتیجه رسید که ماهیت اجتماعی کشورهای عربی و ایران تغییر کرده و این کشورها از کشورهای استعمارزده مبدل به قدرتهای تازه امپریالیستی شده اند. مالکیت مالی صنایع اصلی یک کشور، در تعیین ماهیت آن کشور بصورت استعمارزده یا امپریالیست، فقط یکی از معیارهای سنجش میباشد. ساختار اجتماعی، درجه عقبماندگی، سنگینی بار بازمانده های ماقبل کلپیتالیستی در روابط تولیدی، موقعیت آن در بازار جهانی، ماهیت رژیم سیاسی، و ماهیت و ترکیب طبقه حاکم آن، از جمله سایر عوامل هستند که باید در تعیین ماهیت یک کشور در نظر گرفته شوند \*

آن بخش طبقات دارای عرب و ایرانی که نماینده و اداره کننده سرمایه مالی جدید و اتنوم در این کشورها هستند، مرکب از مدیران و مهندسان نمیباشند، بلکه مالکینی هستند که هنوز تصاحب خود را بر زمین حفظ



کرده اند، دولت و اشکال بسیار طفیلی حکومت همه در اختیار آنهاست. نه تنها ریزه کاریها و مهارتهای فنی را مجبورند از کشورهای امپریالیستی وارد کنند، که خود وابستگی این کشورها را نشان میدهند، و آنها را مجبور بانتخاب شکل اقدامات مشترک در پروژه های صنعتی میکند، بلکه این سرمایه مالی تازه (نظیر سرمایه مالی روس قبل از ۱۹۱۷) در انقلاب ارضی اساسی، که آنرا از جزء عمده ای از دارائیش محروم خواهد کرد، ذینفع نیست. ولی بدون چنان انقلاب ارضی، برش قطعی با عقب ماندگی امکان پذیر نیست.

پیدایش سرمایه مالی اتنوم عرب و ایرانی — نظیر سرمایه مالی اتنوم برزیلی — نشانی از آغاز پروسه تخییر است و نه انتهای آن. چنانچه قدرتهای امپریالیستی بنظیر تصاحب مجدد کنترل منابع نفت به تجاوز نظامی علیه کشورهای عرب دست بزنند، واضحست این جنگی مابین امپریالیستها که در آن پرولتاریای جهانی باید بیطرف بماند نیست. درست برعکس، اقدامی است امپریالیستی بنظیر حفظ و ابقای موقعیت نیمه مستعمره و وابسته کشورهای عربی، بجای اضمحلال جنگ غارتگرانه ای خواهد بود توسط امپریالیستها و دستیارانشان بنظیر دستیابی به نفت دیگران. از طرف کشورهای عربی جنگ برحق خواهد بود علیه تجاوزکاران خارجی و دفاع از حق و امکان آزادی و استقلال. در چنین شرایطی همبستگی و پشتیبانی پرولتاریای جهانی در طرفداری از کشورهای عربی خواهد بود.

اما از نقطه نظر طبقاتی، بهیچوجه اختلافات بین کنترل امپریالیزم و اقدامات کشورهای عربی در حصول استقلال، حتی تحت رهبری طبقات دارای خود این کشورها نمیتواند بر تضاد بین توده های عرب و طبقات دارای آنان پیشی گیرد. سکوت درباره این تضاد و یا سعی در بی اهمیت جلوه دادن آن تحت لوای "همبستگی ضد امپریالیستی اعراب" تا چه رسد به "همبستگی جهان سوم علیه کشورهای ثروتمند"، بمعنی عبور از مرز طبقاتی، یعنی پشتیبانی از استثمارگران علیه استثمارشدگان، میباشد.

درست بهمان نسبت که دلارهای نفتی تشکیل سرمایه مالی اتنوم عرب و ایرانی را تشجیع میکند، توسعه کلپیتالیستی، صنایع کلپیتالیستی، استثمار کلپیتالیستی، و از هم پاشیدن دهات کهن در اثر نفوذ ناسبات کلپیتالیستی هم پیش میرود. توسعه کلپیتالیزم ضرورتاً مولد توسعه مبارزات طبقاتی بین سرمایه داران عرب و

ایرانی از یکسو، و کارگران عرب و ایرانی از سوی دیگر نیز میباشد، همچنانکه در روسیه هم در اواخر قرن نوزدهم همین پروسه جریان داشت. هرچه این مبارزه طبقاتی بیشتر توسعه یابد، اتنومی سرمایه مالی عرب نیز بیشتر با محدودیتی نظامی، اجتماعی، و سیاسی روبرو میشود؛ وابستگی اش به پشتیبانی امپریالیستها در انسداد تهدید انقلاب اجتماعی.

در مطبوعات غربی بر خطرات سیاسی ناشی از دخالت نظامی امپریالیزم در خاورمیانه بنظیر تجدید برقراری کنترل امپریالیستها بر چاههای نفت تاکید بسیار میشود. صعود تازه ای از ناسیونالیزم عرب، ظهور رهبران سیاسی جدید، که حتی از بعضی ها و ناصریستهای قدیمی هم ضد امپریالیست تر باشند، افزایش قابل ملاحظه نفوذ بوروکراسی شوروی در خاور میانه، و غیره.

اینها همه بی چون و چرا ممکن است. ولی طرف دیگر قضیه اغلب فراموش میشود: خطرات متوجه طبقات دارای عرب در صورت اوج تازه ای در جنبش توده ای که نه تنها ضد امپریالیست و ضد فئودالیست، بلکه بیشتر و بیشتر واضحاً ضد کلپیتالیست باشد.

اگر سادات حضور شوروی را در مصر از بین برده، و اگر بورژوازی عرب امروزه سعی دارد این حضور را در سراسر خاورمیانه از بین ببرد، این فقط بخاطر مانورهای دیپلماتیک در آرای نرمن در سیاست پشتیبانی امپریالیزم امریکا از اسرائیل نیست. علت دیگر آن اینست که طبقه حاکمه عرب، با تبدیل روزافزون خود بیک طبقه بورژوا، از همه نیروهای ضد کلپیتالیست هراسان است. اینست دلیل جنگ داخلی که سالها در یمن ادامه داشت. اینست دلیل جنگی که امروزه در ظفار جریان دارد، و اینست دلیل اینکه امکان چنین جنگی در آینده در اردن و حتی در عربستان سعودی و یا ایران هم وجود دارد. طبقات حاکمه عرب و ایرانی خوب میدانند که هیچ ضعیف موثر کمکی بجز آنچه از قدرتهای امپریالیستی دریافت میدارند علیه توده های استثمارشده خود ندارند.

تحت چنین شرایطی، تهدیداتی که هر دو طرف این معامله پلید بر سر تجدید توزیع ارزش اضافی بهم تحویل میدهند، تهدیدی است که حد آن را این آگاهی روشن طرفین از منافع مشترکشان تعیین میکند، بورژوازی بین المللی فقط با بخطر انداختن موجودیت خود میتواند از این حد پارافراتر بگذارد. در تاریخ امپریالیزم و بطور کلی در تاریخ بورژوازی موافقی هست که بنظیر برد همه چیز، بورژوازی حاضر برمسک همه چیز است. ولی بهیچوجه

نشانه ای در کار نیست که چه در واشنگتن، چه در ریاض و صد درصد نه در تهران، چنین موقعی فرا رسیده است.

کل تخیراتی که مبین آن ظهور سرمایه ملی اتحوم عرب و ایرانی است — اساساً حاصل از انباشت دلارهای نفتی — یکی از بهترین مثالهای تازه مؤید قانون تحولات ناموزون و مرکب است. بعد از جنگ جهانی دوم، تاخیر انقلاب سوسیالیست، راه را برای بسط تازه و موقتی نیروهای مولد باز کرد. این بسط تحت تسلط امپریالیزم، ولی در شرایط تشدید نزول کل سیستم کاپیتالیزم جهانی، با برخورد شدیدتر و تضادهای منفجرشونده تر، نه تنها بین کار و سرمایه، بلکه بین مستعمرات و مراکز امپریالیستی، بوقوع پیوست. سیاست مستمر بوروکراسیهای شوروی و چین در پی اتحاد با بورژوازی استعمارزده، و ضعف رهبریهای انقلابی دیگری پیشاپیش کارگران و دهقانان فقیر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، به بورژوازی کشورهای استعمارزده فرصت داد که بیست سال بعد طلب منافع ناشی از استقلال سیاسی فرمال خود را بکند، استقلالی که امپریالیزم قبلاً مجبور باعطای آن شده بود تا از شق و خیمتری در امان بماند.

بورژوازی چندین کشور استعمارزده، که ناگهان

خود را صاحب اختیار منابع سرمایه قابل ملاحظه ای می بینند، مشغول انباشت و سرمایه گذاری این سرمایه بنا بر الگویی میباشند که از کشورهای امپریالیستی آموخته است، اما در شرایطی اقتصادی-اجتماعی که اساساً عوض نشده، شرایطی که ترکیبی است از قرون وسطی (ویا قدیمتر) با تکلیف معاصر، شرایطی که در آن بردگانی در بند، پهلوی پهلوی بانکداران مدرن زندگی میکند، شرایطی که در آن بورژوازی کشورهای استعمارزده میکوشد نهایت خراج را بر تراستهای امپریالیستی تحمیل کند، و در عین حال وابستگی خود را بر امپریالیزم حفظ نماید.

طبقات دارای عرب بهنگامی که هنوز از قرون وسطی کاملاً قدم برون نگذاشته اند، با وجود این قصرها، بیروت و کازنوههای کوت دازور را دارند بقصد کارخانجات و کشتی سازیها ترک میکنند. حتی با خرج هزاران میلیون دلار هم نمیتوانند این جامه دورو را از تن بدر کنند، همچنان که نمیتوانند عقب ماندگی اجتماعشان را از بین ببرند. برای این کار یک انقلاب اجتماعی لازمست، و نه شاه ایران، نه ملک عربستان سعودی، نه امیر بحرین، و نه بورژوازی مصر میتوانند بر انقلاب اجتماعی ریاست کنند. در عوض توسط این انقلاب برانداخته خواهند شد. ■

# حزب کمونیست عراق و مسأله کردستان

## مقدمه

دادن حق خودحاکمیت به کردستان عراق میبود. در مارس ۱۹۷۴ دیگر برای رهبری کرد روشن شده بود که شرایط قرارداد "خودحاکمیتی" که رژیم بغداد در نظر داشت برای ملیت کرد قابل قبول نیست. رهبری کرد قراردادی را که دولت بغداد پیشنهاد کرده بود بعنوان

در طی سال اخیر شروع جنگ داخلی در شمال عراق بین نیروهای مسلح جنبش کرد و ارتش دولتی عراق مارکسیستهای انقلابی و سازمان های مترقی در سراسر جهان را با وظایفی مهم فوری روبرو کرده است. بعد از عقد قرارداد مارس ۱۹۷۰ بین بازرانی و دولت بعثی عراق برای مدت چهار سال که کردستان عراق در آراشی نسبی بسر میبرد. عقد قرارداد مارس ۱۹۷۰ مشروط بر

self-government\*